

سفر به عالم معنا در آسمان سینما

تجسم موفقیت‌های سینما در سال گذشته را باید در تفاوت‌ها و تمایزها جست‌وجو کرد؛ در طراوتی که سینماگران نامدار به تماشاگران هدیه کردند؛ آنها که بی‌پروا از نام، آوازه و سبک شخصی‌شان جرأت حرکت در جاده‌های پرخطر را از کف ندادند و از آزمون‌هایی دشوار با موفقیت بیرون آمدند.



تجسم موفقیت‌های سینما در سال گذشته را باید در تفاوت‌ها و تمایزها جست‌وجو کرد؛ در طراوتی که سینماگران نامدار به تماشاگران هدیه کردند؛ آنها که بی‌پروا از نام، آوازه و سبک شخصی‌شان جرأت حرکت در جاده‌های پرخطر را از کف ندادند و از آزمون‌هایی دشوار با موفقیت بیرون آمدند.

کنار تمام آن فاتحان گیشه و ربایندگان دل‌تین‌ایجرها، انبوه کم‌دی‌رمانتیک‌های نخ‌نما و تکراری و رژه‌روبات‌هایی که سطح سینما را تا مرز بازی‌های کامپیوتری تنزل بخشیده‌اند، جلوه‌های درخشان هنر هفتم در دل سینمای جریان اصلی هالیوود همچنان قابل مشاهده بود؛ سینماگرانی که به جای تمکین‌کردن به هر خواسته تماشاگر کوشیدند تا به شعورش احترام بگذارند و حرمت سینما را نگاه دارند؛ از ایستود 80 ساله گرفته تا دیوید فینچر در آستانه 50 سالگی و تام هوپر تازه‌نفس. ماجرای کریستوفر نولان این کوبریک جوان سینما هم که خود حکایتی دیگر است!

عشق و سیاه؛ تعبیر سینمایی این جمله داستایفسکی است: «هنر همه انسان را می‌خواهد درست مثل عشق؛ « شبکه اجتماعی؛ کنار واکاوی یکی از مهم‌ترین دستاوردهای بشر در هزاره سوم (گسترش اینترنت) نبوغ و جاه‌طلبی را با تنهایی تراژیک پیوند می‌زند. « آخرت؛ در جست‌وجوی فرجام نیک‌سفری معناگرایانه به دنیای مردگان را تدارک می‌بیند. « شهامت؛ وسترن‌های قدیمی را با همان حال و هوا بازتاب می‌دهد. ویرایش تازه‌ای در کار نیست و وفاداری به قواعد ژانر حرف اول و آخر را می‌زند. « سخنرانی پادشاه؛ یک درام انگلیسی با تمام ویژگی‌هایش است که این روزها چوب توجه بیش از حدی که در اسکار به آن شد را می‌خورد. « مبارز؛ رینگ بوکس را در میزبانی گسترده‌تر به عرصه زندگی روزمره مشترزی می‌آورد که موفقیت ورزشی‌اش را در گرو پشت کردن به مادر و برادرش می‌بیند. « 127 ساعت؛ ارزش و منزلت زندگی را در چالشی نفسگیر با مرگی که در یک قدمی است به تصویر کشیده و « سرآغاز؛ حکایت عشق است در میانه تصمیم‌گیری برای ماندن در رویایی عاشقانه یا بازگشت به متن زندگی. اینکه خاطرات و کابوس‌های ذهنی عشقی فنا شده را آیا می‌توان فراموش کرد؟

حس و حساسیت

هنرمندی جوان در اجرای متفاوت از « دریاچه قو؛ اثر چایکوفسکی از روح و جانش مایه می‌گذارد و با تمام وجود در نقش مستحیل می‌شود...

مهارت و کمال‌گرایی تا چه اندازه به عنوان آرمان هنرمند ارزشمند است؟ آیا هنر به عنوان جلوه‌ای درخشان از زندگی می‌تواند هستی هنرمند را خدشه‌دار کند یا دستاورد نهایی‌اش غنای روح است؛ حتی اگر جسم فنا شود؟ دارن آرونوفسکی در پرظرافت‌ترین ساخته سینمایی‌اش، موفق می‌شود پریشانی‌های روح هنرمند را بر پرده نقره‌ای متبلور سازد و در این مسیر از توانایی ناتالی پورتمن چنان بهره گرفته که بی‌حضور او « قوی سیاه؛ نمی‌توانست توفیق چشمگیری را به دست آورد. نینا سه‌یرز (ناتالی پورتمن) دختر جوان و خجالتی است که روی صحنه قابلیت‌های قابل توجهی را به رخ می‌کشد ولی مدیر گروه توماس لیروی (ونسان کسل) اعتقاد دارد او به واسطه ویژگی‌هایش نمی‌تواند نقش دلخواهش یعنی قوی سفید را بازی کند.

نینا در تلاش برای تثبیت قابلیت‌های خود زخم‌های فراوانی به روح و جسمش می‌زند و در نهایت رنج هنرمند ایستادن بر قله موفقیت را به همراه دارد. « قوی سیاه؛ با گذر از سطح، عمق میدان را جست‌وجو می‌کند و ابایی از این ندارد که چندلحنی باشد و اینکه هم برداشت کاملاً متفاوتی از اپرای « دریاچه قو؛ ی چایکوفسکی ارائه دهد و هم به « کفش‌های قرمز؛ (مایکل پاول) جز در حد خط کلی داستان شباهت نداشته باشد. آرونوفسکی با احساسات پیچیده و متضاد انسانی سر و کار دارد. هنرمند حساس فیلم تمام مصائب و زخمه‌هایی که بر روح و جسمش وارد می‌شود را برای آرمانش متحمل می‌شود؛ آرمانی که زندگی‌اش را دگرگون می‌کند و دنیایی پرتشویش را برایش رقم می‌زند. نینا در حالی به اوج می‌رسد و با موفقیت در عالم هنر اغنا می‌شود که آرونوفسکی پیش‌تر فرجام تلخ‌اش را گوشزد کرده است. فراز کوتاهی که بتمک اینتایر (ویونا رایدن) در قامت هنرمندی شکست خورده ظاهر می‌شود، در واقع آینه‌ای است که فیلمساز در آن آینده نینا را منعکس کرده است.

تنهاترین آدم دنیا

نابغه جوانی که میلیون‌ها نفر را به یکدیگر پیوند داده خود در برقراری ارتباط ناتوان است! جاه‌طلبی باعث می‌شود رابطه عاشقانه‌اش به بن‌بست برسد و دوستان نزدیکش او را به خیانت متهم می‌کنند...

واپسین ساخته دیوید فینچر آخرین محصول سینمای معاصر است که با #171;همشهری کین؛ افسانه‌ای مقایسه شده است؛ مقایسه‌ای که حتی اگر نابجا هم باشد نشان از اهمیت فیلم نزد منتقدان دارد. ریچارد کورلیس میان جاه‌طلبی چارلز فاسترکین و مارک زوکربرگ شباهتی تماتیک دیده و تادمک کارتی #171;شبکه اجتماعی؛ را مفتخر به لقب #171;همشهری کین عصر ما؛ کرده است؛ ستایش‌هایی که گرچه رنگی از اغراق دارند ولی میزان محبوبیت فیلم فینچر را نشان می‌دهند. #171;شبکه اجتماعی؛ فیلم روزگار ماست؛ روزگاری که اینترنت رویای دهکده جهانی مارشال مک لوهان را به حقیقتی انکارناپذیر تبدیل کرده و ابعادی بسیار گسترده به آن داده است. فینچر پس از کمال‌گرایی و شکوه بصری ترانه غمگین و نومیدانه #171;مورد عجیب بنجامین باتن؛ این بار خالق سایت فیس‌بوک را دستمایه خلق اثری کرده که هم به موضوع روز می‌پردازد و هم پژواکی است از دغدغه‌های شخصی سینماگری مؤلف و صاحب‌سبک! مارک زوکر برگ (جسی آیزنبرگ) پس از قطع رابطه با اریکا آلبرات (رونی رام) وب‌سایتی را همراه دوستش طراحی می‌کند که گرچه به اخراجش از دانشگاه می‌انجامد ولی مقدمه‌ای می‌شود برای طراحی سایتی که جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. زوکربرگ به پیشنهاد دوقلوهای وینکل وولز فیس‌بوک را ابداع می‌کند و طولی نمی‌کشد که شهرتی جهانی می‌یابد.

اقتباس آرون سورکین از کتاب #171;میلیاردرهای تصادفی؛ نوشته بن مزیچ در داستان دیوید فینچر به یکی از جذاب‌ترین درام‌های زندگی‌نامه‌ای این سال‌های هالیوود مبدل شده است. #171;شبکه اجتماعی؛ اثری است گفت‌وگو محور که تکنیک کارگردانی فینچر مانع از آن می‌شود که #171;حراف؛ به نظر آید. کات‌های پرتعداد کارگردان، #171;شبکه اجتماعی؛ را به فیلمی خوش‌ریتم بدل کرده که طول نماهایش برخلاف #171;مورد عجیب بنجامین باتن؛ کوتاه است. فینچر قطعاتی را کنار هم چیده تا تصویری از یک نابغه جوان به دست بدهد. #171;شبکه اجتماعی؛ نشان می‌دهد که فیلم‌ها برای به توفیق رسیدن جز قهرمان هدفمند، به کارگردان خلاق نیز نیازمندند؛ کارگردانی که بتواند با کاراکتری منزوی و سرد تماشاگر را درگیر کند؛ چنان‌که سنگدلی و حتی ناجوانمردی‌اش را به واسطه نبوغش ببخشد و در تنهایی‌اش شریک شود؛ تنهایی تراژیک مرد جوانی که نیم‌میلیارد نفر را در جهان با یکدیگر مرتبط کرده است!

سفر به دیار مردگان

3 داستان متفاوت از مرگ به روایت فیلمسازی که در 80 سالگی همچنان در اوج به سر می‌برد و در متفاوت‌ترین ساخته‌اش با ریتمی آرام به واکاوی در اسرار ازل می‌پردازد...

سیمای متفکرانه سینمای متأخر کلینت ایستوود برای دوستداران قدیمی هری‌کالاها و مرد بی‌نام و سترن‌های سرجولتونه، قدری غریب و باورنکردنی به نظر می‌رسد. #171;آخرت؛ به‌عنوان واپسین ساخته استاد، چه در فرم روایی و تعریف‌کردن 3 داستان در دل یکدیگر و چه در رویکرد به مضمونی معناگرا فصل تازه‌ای را در کارنامه ایستوود می‌گشاید. جالب اینکه در #171;آخرت؛ از احساسات‌گرایی که از آن به‌عنوان پاشنه آشیل آثار ایستوود یاد می‌شد، خبری نیست. جای تنش‌های بی‌پایان این اکشن‌کار دیروز را هم آرامشی گرفته که نمونه‌اش را در آثار قبلی ایستوود به‌ندرت می‌توان سراغ گرفت. طمأنینه‌ای که در این فیلم پرمفهوم مشاهده می‌شود از سویی منطبق با جانمایه اصلی اثر است و از سوی دیگر موجب می‌شود تماشاگر همسفر تجربه عمیق و اسرارآمیز فیلمساز شود. جورج لونگان (مت دیمون) جوانی است که می‌تواند با مردگان صحبت کند؛ هرچند خودش از این وضعیت رضایت‌خاطر ندارد.

مری (سیسیل دوفرانس) در یک سونامی لحظاتی مرگ را تجربه می‌کند و بعد دوباره به زندگی بازمی‌گردد؛ در حالی که این تجربه از او انسان متفاوتی ساخته که در پی مفهوم آخرت است. مارکوس و جیسون (فرانکی و جورج مک‌لارن) 2 برادر دوقلو هستند. جیسون برادر سانحه رانندگی کشته می‌شود در حالی که مارکوس قصد برقراری ارتباط با برادر مرده‌اش را دارد.

نخ تسبیح این داستان متفاوت اندیشیدن به مرگ است؛ 3 داستانی که شیوه روایتی ایستوود آنها را به شکلی بامفهوم به هم پیوند زده است. او در #171;آخرت؛ طرح سؤال می‌کند بی‌آنکه پاسخ‌های قاطع برایشان در آستین داشته باشد. سفر به دنیای ناشناخته و رمزآمیز مرگ برای فیلمسازی که 8 دهه از عمرش را سپری کرده می‌تواند به مفهوم اندیشیدن جدی به پایانی باشد که خود آغاز مرحله‌ای دیگر است.

طعم خوش و سترن

دختری نوجوان یک مارشال پیر و کابویی جوان را همراه خود می‌کند تا انتقام خون پدرش را بگیرد...
کوتن‌ها این ستارگان درخشان آسمان سینمای مستقل، همه آنچه مؤلفه‌های ساختارشکنانه سینماییشان خوانده می‌شود را پشت در گذاشته‌اند و فروتنانه سراغ سنتی‌ترین ژانر تاریخ سینما رفته‌اند!

بازسازی وفادارانه وسترن قدیمی هنری هاتاوی که در زمان خود تنها اسکار کارنامه جان وین را برایش به ارمغان آورد بی آنکه از بازسازی سینمای کوئن مشهود باشد روایتی سراسر از یک انتقام فردی را به تصویر می کشد. تام چینی (جاش برولین) مردی را به قتل می رساند. متی راس دختر 14 ساله مرد (هیلی استینفیلد) در پی انتقام از چینی است که پس از جنایت به سرزمین سرخپوستها رفته و عضو گروهی شده که در منطقه ترکتازی می کند.

متی سراغ روستر کاگرن مارشال پابه سن گذاشته (جف بریجز) می رود و از او کمک می خواهد. کاگرن که دوران بازنشستگی را سپری می کند ابتدا اعتنایی به خواسته متی نشان نمی دهد ولی وقتی اصرار او را می بیند همراهش می شود. «شهامت؛ را همان ابتدا نشان می دهد که سازندگان این بار قصد نداشته اند تماشاگر را غافلگیر کنند. تمام انرژی و خلاقیت برادران کوئن صرف بازسازی اثری شده که در آن تعریف کردن داستان به شیوه ای ساده و روان اهمیت داشته نه شکستن قواعد بازی! کوئن ها بار دیگر معجزه اجرای گرم و پر خون را به رخ می کشند. به چشم انداز غرب وحشی در قرن نوزدهم و حاکمیت وسترن، اسلحه و اسب، رابطه انسانی پیرمردی از نفس افتاده و دختری جسور، طراوت و شور می بخشد. «شهامت؛ را به شکل دلپذیری غیرکوئنی ترین فیلم برادران کوئن است!

سنت های پایدار انگلوساکسون

وقتی جورج ششم بر مشکل لکنت زبانش فائق می آید، بار دیگر سینما پیروزی اراده انسان را جشن می گیرد. درام متین انگلیسی که فاتح جوایز اصلی مراسم اسکار نیز بود توفیق چشمگیری را مدیون تبلور احساسی است که در مخاطب برمی انگیزد. تام هوپر کارگردان «سخنرانی پادشاه؛ در فیلمی که سناریویش امکان چندان برای به تصویر کشیدن چشم اندازهای نظریه نمی دهد قاب های شکلی برای نماهای داخلی تدارک می بیند؛ قاب هایی که به نمونه های شاخص سینمای کلاسیک پهلو می زند و هرگز تئاتری نمی شود. آلبرت جورج ششم (کالین فرث) درحالی بر صندلی سلطنت انگلستان می نشیند که برادرش جورج پنجم (مایکل گامبون) به دلیل اصرار به ازدواج با یک زن مطلقه آمریکایی صلاحیت تاجگذاری را از دست داده است. می ماند لکنت زبانی که می تواند آبروی تاج و تخت انگلستان را به خطر بیندازد.

الیزابت همسر جورج ششم (هلنا بونهم کارتر) می کوشد تا راهی برای رفع این مشکل بیابد و در نهایت سراغ لیونل لوگ (جفری راش) می رود که یک بازیگر شکست خورده تئاتر است. از اینجا به بعد «سخنرانی پادشاه؛ عرصه رابطه پرفرازونشیب لوگ و جورج ششم می شود؛ جایی که حس طنز تام هوپر در دل روایت درامی جدی، تبلور پرمفهومی می یابد. بهترین لحظه های «سخنرانی پادشاه؛ در سکانس های دونفره کالین فرث و جفری راش رقم می خورد. 2 بازیگر قدرتمند سینمای معاصر در اجرایی خیره کننده متجلی رفاقتی مردانه می شوند که دستاوردش مجسمه طلایی برای فرث و نامزدی اسکار برای راش بود. «سخنرانی پادشاه؛ بی آنکه مدعی گشودن دریچه ای تازه در هنر هفتم باشد مسیری آشنا را طی می کند ولی در این راه طراوت در اجرا را چاشنی کار می کند تا کلاسیک بودن مفهوم کهنگی را در ذهن تماشاگر تداعی نکند. به این ترتیب لحن محافظه کارانه اثر که برخاسته از سنت های پایدار بریتانیایی است وقاری را در پی دارد که همسو با انسجام ساختاری «سخنرانی پادشاه؛ به لحظات دلپذیری برای تماشاگر می انجامد.

افتخار به چه قیمتی؟

مشترکی که قربانی بی فکری مدیر برنامه ها (مادرش) و مربی (برادرش) می شود، درحالی که با پذیرش همکاری افرادی تازه از نزدیکانش (نامزد و پدرش) به توفیقی چشمگیر رسیده، حس خیانت به مادر و برادر رهایش نمی کند. . . . میان درام های ورزشی که در هالیوود ساخته می شود، پرداختن به مشترکی همچنان با استقبال بیشتر سینماگران همراه است. بردن دوربین به رینگ بوکس هنوز جذابیت های خود را برای سینماورها حفظ کرده و البته حاصلش انبوهی فیلم قابل پیش بینی است که با وجود کلیشه ای بودن، همچنان در تداوم مسیر الگوهایی موفق ساخته می شوند؛ الگوهایی که یک سویش سری فیلم های «راکی؛ ایستاده و در سوی دیگرش تلالو شاهکاری چون «گاو خشمگین؛ اسکورسزی چشم ها را خیره می کند! «مبارز؛ ساخته دیوید اراسل فیلم موفق و درخشانی است که نه «راکی؛ است و نه «گاو خشمگین؛ نه می خواهد یکسره قهرمان پردازانه باشد و نه به تمامی فروپاشی زندگی قهرمان را تصویر می کند.

میکی اکلاند (مارک والبرگ) مشترکی مستعد است که برادرش دیوید (کریستین بیل) که خود زمانی بوکسور بوده می کوشد از او قهرمان بسازد. 2 برادر زیر نفوذ مادرشان (ملیسا لئو) قرار دارند. دیوید درگیر اعتیاد است و مادر با وجود کاریرمای فراوانش نمی تواند مدیر برنامه های خوبی برای فرزندش باشد که نتیجه اش شکست مفتضحانه میکی از فردی درشت هیکل است که او را کیسه بوکس خود می کند. میکی به نامزدش چارلند (ایمی آدامز) و پدرش (جک مک گی) رو می آورد و از شکست پیروزی می سازد؛ هر چند این احساس که به برادر و مادرش پشت کرده آزارش می دهد.

دیوید ارسل در #171؛ مبارز؛ تنش را از رینگ بوکس به صحنه زندگی می‌آورد و درامی خلق می‌کند که در آن این روابط آدم‌هاست که اهمیت دارد؛ رابطه میان میکی و برادرش، سلطه مادر بر پسران و حضور پررنگ عشق وقتی که خانواده فروپاشیده و قهرمان برای احیای خود چاره‌ای جز عوض کردن تیم همراهش ندارد. #171؛ مبارز؛ کمتر از هر درام ورزشی دیگر صحنه‌های مبارزه را به تصویر می‌کشد و بیش از همه آنها تأثیر می‌گذارد.

می‌خواهد زنده بماند!

میلیونر زاغه‌نشین که از دل بالیوود فاتح هالیوود لقب گرفت، در آخرین ساخته‌اش تحرک، هیجان و تعلیقی نفسگیر را با مرد تنهایی که در شکاف میان صخره‌ها سقوط کرده به تصویر می‌کشد... . دستمایه پیروزی اراده انسان با تکیه بر عناصر سینمای عامه‌پسند هند، دنی‌بویل را از فیلمسازی فراموش‌شده به سینماگری برجسته مبدل کرد. روی دیگر سکه‌اش را در #171؛ ساعت؛ به تماشا گذاشته است؛ فیلمی که به جز همین تم، هیچ شباهتی با ساخته قبلی سازنده‌اش ندارد. #171؛ ساعت؛ روایتگر ماجری واقعی است؛ 5 روز از زندگی آرن رالستن صخره‌نوردی که به تنهایی در حال عبور از منطقه کینون لند در شکاف میان صخره‌ها سقوط می‌کند و دستش آسیب می‌بیند. با انتخاب جیمز فرانکو در نقش رالستن نیمی از راه دشوار دنی‌بویل طی شده است. در توفیق #171؛ ساعت؛ بازی درخشان فرانکو همان قدر تأثیرگذار بوده که حضور هنرمندانه ناتالی پورتمن در #171؛ قوی سیاه؛.

تلاش بی‌وقفه برای زنده ماندن در دشوارترین شرایط و دل‌بستن به روزه‌های کوچک امید پس از بارها رسیدن به مرز ناامیدی کامل جز با فناوری حیرت‌انگیز دنی‌بویل نمی‌توانست به درامی تأثیرگذار بدل شود.

یادم تو را فراموش

ترکیب هنرمندانه سینمای اندیشه و اکشن دستاوردش عمیق‌ترین محصول هالیوود در یک سال اخیر بود. رویابین‌هایی که سفری پرخطر در ضمیر ناخودآگاه را تجربه می‌کنند، تماشاگر را به ضیافتی خیره‌کننده دعوت کردند... .

#171؛ سرآغاز؛ بی‌مثال‌ترین فیلم سینمای جهان در سال 2010 بود. از #171؛ تعبیر خواب؛ زیک‌موند فروید تا #171؛ سال گذشته در مارین باد؛ آلن رنه و داستان‌های بورخس به عنوان منابع الهام کریستوفر نولان در #171؛ سرآغاز؛ نام برده شده است؛ پیچیده‌ترین فیلم نابغه جوان هالیوود که فتح گیشه نشان داد چه توانایی‌هایی در ارائه اندیشه‌های ژرف به زبان سینما دارد.

دام‌کاب (لئوناردو دی‌کاپریو) کارش دزدیدن اسرار از اعماق ضمیر ناخودآگاه افراد است. او رویا می‌دزد و در کارش خبره است ولی زندگی شخصی پریشانی دارد. آخرین مأموریت کاب تفاوت زیادی با آنچه قبلاً انجام داده، دارد. او این بار می‌خواهد به جای دزدیدن رویا، ایده‌ای را در ذهن فردی دیگر قرار دهد؛ پیشنهادی که از سوی سایتو (کن واتانابه) ثروتمند ژاپنی ارائه می‌شود و کاب آن را برای پایان دادن به تبعید 2 ساله‌اش از آمریکا می‌پذیرد. آرتور (جوزف گوردون لویت)، ایس (تام هاردی)، یوسف (دلیپ راتو) و آریادن (الین پیچ) گروه کاب را تشکیل می‌دهند. آنها قرار است ایده‌ای را در ذهن رابرت فیشر جونیور (سیلیان مورفی) که جوانی وارث میلیاردها ثروت افسانه‌ای است، بکارند؛ مأموریتی دشوار که پریشان احوالی کاب دشوارترش نیز می‌کند؛ اینکه خاطره #171؛ مال؛ همسر از دست رفته‌اش (ماریان کویتار) دست از سرش بر نمی‌دارد و در مواقع حساس، مانع انجام مأموریت می‌شود.

#171؛ سرآغاز؛ رویای تعبیه شده کارگردانی است که حالا و پس از ساخت آثاری چون #171؛ یادگاری؛ و #171؛ شوالیه سیاه؛ به چنان جایگاهی رسیده که می‌تواند داستانی پیچیده را که بر مبنای ورود به رویاهای تودرتو روایت می‌شود، با فصاحت بیان کند؛ درست مثل مهارتی که کاب در انجام مأموریتش به رخ می‌کشد و بارها بر لبه تیغ می‌رود ولی نبوغش مانع از سقوط می‌شود. کارگردان #171؛ بی‌خوابی؛ این بار در سفر به خواب‌های تودرتوی کاراکترهایش بر بستری از الگوی ژانر نوآر، حکایت عشق سر می‌دهد. #171؛ سرآغاز؛ بیش از هر چیز ارزش خاطرات را یادآور می‌شود و در ستایش از عشق چکامه سر می‌دهد.